«شفاعت» و رفع يك شبهه

على كرمى

اشاره:

اين نوشتار در پاسخ به پرسش يكى از دانشجويان، به رشته تحرير درآمده است. از آنجا كه چنين پرسشى ممكن است براى بسيارى ديگر نيز پيش آيد، اصل پرسش و پاسخ جامع و كامل آن را فراروى شما خوانندگان ارجمند قرار مى دهيم. بدان اميد كه براى اين دانشجوى جستجوگر و ديگر دانشجويان، پژوهشگران و صاحبان فكر و انديشه، خواندنى باشد.

آيا باور شفاعت پيشوايان معصوم، نوعى «آنيميسم»[1] يا پرستش ارواح نيست؟

 پاسخ

اين پرسش نشانگر آن است كه ما، هم بايد موضوع شفاعت به مفهوم درست و سازنده آن را از ديدگاه قرآن و روايات مورد ارزيابى و پژوهش قرار دهيم و هم شخصيت حقيقى و قدرت معنوى و اختيارات پيشوايان معصوم را، و هم مفهوم درستِ حاجت خواستن از بارگاه خدا به وسيله آن بندگان شايسته و ادب آموخته را.[2] چرا كه برداشت نادرست، تحريف شده، تخديرى و عوامانه از اين مفاهيم سازنده و اميدآفرين چنين داورى اى را در پى خواهد داشت; از اين رو به نظر مى رسد براى رسيدن به پاسخ روشن و قانع كننده به اين پرسش، ناگزير از طرح چند نكته باشيم:

الف ـ واژه شفاعت

واژه «شفاعت» در فرهنگ واژه شناسان از ريشه «شَفْع» به مفهوم «جفت» آمده است، كه در برابر آن، واژه «وَتر»، به معنى تك و تنها قرار دارد.

آن گاه به تدريج به مفهوم پيوستن ناتوان به توانا، ضعيف به نيرومند، و فردى به فردى ديگر به كار رفته است، كه از نظر معنويت و كمال در اوج رشد و شكوفايى قرار دارد و مى تواند در حساس ترين شرايط، يار و ياور دلسوز او گردد، و ضمن دفع خطرها و برطرف ساختن مشكلات در فراز و نشيب زندگى از سر راه او، وى را در راه نجات و رستگارى و رساندن به سرمنزل سلامت و سعادت، راه نمايد. واژه شناس نامدار، «راغب اصفهانى» در تفسير گران سنگ خويش در اين مورد مى نويسد: «الشّفعُ ضَمُّ الشَّىءِ إِلى مِثلِهِ.»[3]

واژه «شَفْع»، به مفهوم پيوستن و نيز پيوند دادن پديده و انسانى به همانند خويش، آمده است. سپس نتيجه مى گيرد كه كاربرد واژه «شفاعت» بيشتر در پيوستن فردى كه از نظر مقام و موقعيت، در درجه پايين و لرزان است، به كسى كه از نظر مقام و معنويت، برتر و بالاتر است و مى تواند او را شفاعت كند، به كار رفته است، و شفاعت در قيامت از اين جمله است.

ب ـ گروههاى متنوع آيات در مورد شفاعت

شفاعت، يك موضوع قرآنى و روايى است. در قرآن شريف، افزون بر بحثهاى گذرا و بدون به كارگيرى واژه شفاعت و مشتقات آن، در حدود 30 مورد عنوان «شفاعت»، به كار رفته است.

آياتِ بيانگر اين موضوع و شرايط و ويژگيها و قيود متعدد آن، به گروههاى متنوعى قابل تقسيم و پژوهش است، و در نتيجه برطرف كننده شبهه هايى كه در مورد شفاعت ممكن است در اذهان جستجوگر پديد آيد.

1ـ نفى تفسير تحريف شده و تخديرى از شفاعت

گروه نخست، آياتى است كه شفاعت، به مفهوم تحريف شده و تخديرى و ابزارى آن را، به صورت مطلق نفى مى كند; نظير اين آيه:

 (وَ اتَّقُوا يَوْمَاً لا تَجْزى نَفْسٌ عَنْ نَفْس شَيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ)[4]

«و از روزى پروا كنيد كه نه هيچ كس، چيزى از كيفر گناهان را از كسى برطرف مى سازد، نه شفاعتى از او پذيرفته مى شود، نه از او بدل و جايگزينى مى گيرند، و نه از جايى يارى خواهد شد.»

گفتنى است كه در اين گروه از آيات، بى راهه هاى پندارى ظالمان و نظريه پردازان فريبكار آنان، براى رهايى جنايتكاران و خودكامگان از كيفر بيداد و حق كشى يا شفاعت به مفهوم تخديرى آن، به صراحت نفى مى گردد، تا بدين وسيله نشان دهد كه جز از راه حق گرايى و حق پذيرى و ايمان و راستى و انجام كارهاى شايسته و آراستگى به منش و روش انسانى و اخلاقى، و توبه و اصلاح و جبران، راهى براى نجات و درخور شفاعت شدن، نيست; چرا كه فلسفه شفاعت، زدودن بلاى يأس از رحمت خدا و سوزاندن روحيه نوميدى از امكان نجات، پس از پيش آمدن لغزش، آن گاه اميد بخشيدن و همت دادن و برانگيختن به خودسازى و جبران و اصلاح است; نه چراغ سبز نشان دادن به تخريب وتباهى خود و ديگران و يا ادامه گناه و ستم و تباهى.

2ـ شفاعت ويژه خداست

گروه دوم، آياتى است كه شفاعت را تنها ويژه ذات بى همتاى خدا عنوان مى سازد و تنها او را به عنوان شفاعت كننده، معرفى مى كند و بس; نظير اين آيه:

 (أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لا يَعْقِلُونَ قُلْ لِلّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الاَْرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ)[5]

«آيا غير از خدا شفاعت كنندگانى براى خود برگرفته اند؟! بگو: آيا گرچه آنها اختيار چيزى را نداشته باشند و چيزى را به خِرد درنيابند، باز هم آنها را شفاعت گر خويش مى پنداريد؟! هان اى پيامبر، بگو! شفاعت، يكسره از آن خداست; فرمانروايى آسمانها و زمين، تنها از آن اوست، و سرانجام تنها به سوى او بازگردانده خواهيد شد.»

و همچون اين آيه:

(... مالَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِىٍّ وَ لا شَفيع اَفَلا تَتَذَكَّرُونَ)[6]

«براى شما، جز او هيچ سررشته دار و شفاعتگرى نيست; آيا باز هم به خود نمى آييد و پند نمى گيريد؟»

3ـ شفاعت در گرو اجازه خداست

گروه سوم، آياتى است كه شفاعت ديگران را، تنها به اذن و اجازه خدا و فرمان او مشروط مى سازد; نظير اين آيه:

 (وَ لا تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ اِلاّ لِمَنْ اَذِنَ لَهُ ...)[7]

«و شفاعت نمودن در پيشگاه او، سود نمى بخشد، مگر براى آن كسى كه به وى اجازه دهد.»

و همچون اين آيه:

 (مَنْ ذَا الَّذِى يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلاّ بِاِذْنِهِ ...)[8]

«چه كسى است كه جز به اذن و فرمان خدا، در پيشگاه او شفاعت كند؟!»

4ـ ويژگيهاى شفاعت كنندگان

گروه چهارم، آياتى است كه ويژگيهاى شفاعت كنندگان را بيان مى كند; نظير اين آيه كه گواهى آگاهانه و خالصانه به حق را از آن جمله مى شمارد:

 (وَ لا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلاّ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ)[9]

«و آنهايى كه شرك گرايان جز ذات پاك و بى همتاى او، مى خوانند و مى پرستند، مالك شفاعت نيستند، مگر آن كسانى كه به حق گواهى داده اند و خود مى دانند.»

و همچون اين آيه:

 (... وَ لا يَشْفَعُونَ اِلاّ لِمَنِ ارْتَضى وَ هُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ)[10]

«... و آنان، جز براى كسى كه ذات پاك خدا رضايت دهد، شفاعت نمى كنند; و خود از بيم او ترسانند.»

و همانند اين آيه:

 (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقينَ اِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمينَ اِلى جَهَنَّمَ وِرْداً لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ اِلاّ مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً)[11]

«و روزى را به ياد آور كه پرواپيشگان را به سوى نعمتهاىِ خداىِ بخشاينده، به صورت دسته جمعى و با احترام مى بريم. و مجرمان و تبهكاران را بسان شتر تشنه و دربند، به سوى دوزخ و آتش شعلهور آن مى رانيم. آن روز هيچ كس اختيار شفاعت گرى ندارد، جز آن كسى كه از سوى خداى بخشاينده پيمانى گرفته است.»

5ـ تحريم شفاعت در مورد برخى از گناهان

گروه پنجم، آياتى است كه «شفاعت» را بر برخى از گناهان سهمگين و گناهكاران سياه كار تحريم مى كند; نظير اين آيه:

 (وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الازِفَةِ إِذْ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمينَ مَا لِلظّالِمِينَ مِنْ حَمِيم وَ لا شَفِيع يُطاعُ)[12]

«و آنان را از آن روز نزديك بترسان، آن گاه كه جانها نزديك گلوگاهها مى رسد، در حالى كه آنان از اندوه آكنده اند; آرى، در آن روز سهمگين است كه براى ستمكاران نه خويشاوند دل سوزى خواهد بود، و نه شفاعت گرى كه از او فرمان برده شود و به كار آيد.»

بدين سان قرآن هشدار مى دهد كه نمى توان بسان برخى ناآگاهان و يا خودفريبان و ديگرفريبان در راه زندگى، به هر حق كشى و خشونت و استبداد و ستمى دست يازيد، و خدا و مذهب و عواطف و اعتماد مردم را به ابزار فريب تبديل ساخت، و باز هم از خدا و پيامبر و امامان عدالت، و شفاعت آنان دم زد و بدان، اميد دروغين بست.

ج ـ شرايط برخوردارى از شفاعت

شفاعت، به مفهوم درست آن، يك موضوع قرآنى و حديثى است. به همين سبب است كه پيروان اسلام، با الهام از قرآن بر شفاعت پيامبر گرامى اتفاق نظر دارند،[13] گرچه در چگونگى آن، ديدگاهها متفاوت است. رهروان مذهب اهل بيت نيز، بر اين باورند كه افزون بر پيامبر گرامى، ديگر پيام آوران خدا،[14] فرشتگان،[15] و امامان معصوم نيز به اذن خدا، شفاعت مى كنند و شفاعت آنان، هم در قلمرو افزودن پاداش شايستگان و توبه كاران، و هم براى نجات و رهايى از كيفر و عذاب سودمند است، اما با اين شرايط:

الف ـ اين شفاعت، به اذن خدا و در قلمرو رضايت و خشنودى او باشد، و بس;

ب ـ اين شفاعت تنها شامل حال كسانى مى شود كه در زندگى خود، پس از لغزش و قانون شكنى به خود آيند و در انديشه بازگشت به سوى خدا و مقررات او، تلاشى خستگى ناپذير براى جبران خطاها و گناهان خود آغاز كنند، و نيز در انديشه و عمل، خود را هم سنخ با شفاعت كنندگان گردانند;

ج ـ اين شفاعت تنها شامل حال كسانى مى شود كه لغزشهاشان از حق كشى و كشتار و ديگر گناهان جبران ناپذير سر برنياورد و به گونه اى ويرانگر نباشد كه آنان را از شفاعت محروم سازد.[16]

حضرت امام صادق ـ عليه السلام ـ به ياران خود نوشت:

 «مَنْ سَرَّهُ اَنْ يَنْفَعَهُ شَفاعَةُ الشّافِعِين عِنْدَاللّه، فَلْيَطْلُبْ إِلَى اللّه اَنْ يَرْضى عَنه.»[17]

«هر كس شادمان مى گردد كه شفاعت شفاعت گران راستين، شامل حال او گردد، بايد با انديشه و منش شايسته خود، خشنودى خدا را بجويد.»

«علامه طبرسى» در تفسير گران سنگ خويش، به هنگام تفسير يكى از آيات مربوط به شفاعت[18] ـ كه جنبه اى از شفاعت يا برداشت تخديرى و تحريف شده و ابزارى از مذهب را نفى مى كند ـ در اين مورد چنين مى نويسد:

مفسران برآنند كه برخى از خودپسندان يهود، بر اين پندار بودند كه ما، فرزندان پيام آوران خدا هستيم و هرگونه بينديشيم و رفتار كنيم، سرانجام پدرانمان ما را شفاعت خواهند كرد; به همين جهت، اين آيه مباركه، در مقام نفى اين پندار منحط و ويرانگر آنان و ردّ شفاعت مورد نظر آنهاست.

خداى تعالى بدين وسيله اميد كاذب و برداشت تخديرى و ويرانگر آنان و ديگر برترى جويان و قانون گريزان را از شفاعت، مردود اعلام مى كند، وگرنه موضوع شفاعت به مفهوم درست و اساسى آن، يك حقيقت قرآنى و روايى است، و همه پيروان اسلام بر شفاعت پيامبر گرامى اتفاق نظر دارند، گرچه در چگونگى آن، ديدگاهها متفاوت است.

آن گاه مى افزايد:

ما بر اين باوريم كه پيامبر گرامى به اذن خدا، شفاعت مى كند و شفاعت آن حضرت براى نجات و رهايى از عذاب، ترديدناپذير است. اما اين شفاعت شامل حال كسانى مى شود كه گناهانشان به گونه اى نباشد كه آنان را از شفاعت محروم سازد.[19]

برخى بر اين باورند كه شفاعت تنها در قلمرو افزودن پاداش شايستگان و توبه كاران است، نه رهايى گناهكاران; اما به گونه اى كه از آيات و روايات دريافت مى گردد، شفاعت، هم در قلمرو افزودن پاداش شايستگان و توبه كاران خواهد بود، و هم در قلمرو رهايى گناهكاران.

وى در بخش ديگرى مى افزايد: همچنين به باور ما، شفاعت، يك اصل قرآنى و اسلامى است; همان گونه كه به اذن خدا و فرمان او، يك حق ترديدناپذير براى پيامبر است، ياران راستين و برگزيده آن حضرت ـ يعنى امامان نور و در درجات پايين تر خودساختگان و تربيت يافتگان راستين، يا ايمان داران درست انديش و پرواپيشه و صالحان و مصلحان حقيقى ـ نيز به اذن خدا از اين مقام برخوردارند، و خدا به دست آنان، بسيارى را از عذاب و كيفر عملكردشان رهايى مى بخشد، تا حكمت و حق شناسى خود را به نمايش نهد، و از خوبيها و خوبان، عدالت و عدالت پيشگان روزگاران، آزادى و آزادگى و راستى و راستگويان آن گونه كه بايد تجليل گردد.

 «وَ هِيَ ثابِتَةٌ عِنْدَنا للنَّبِىّ وَ لاَِصْحابِهِ الْمُنْتَجَبينَ وَ لاَِئِمَّةِ مِنْ اَهْلِ بَيْتِهِ الطّاهرينَ وَ لِصالِحِ الْمُؤْمِنينَ وَ يُنَجِّي اللّهُ تَعالى بِشَفاعَتِهِمْ كَثيراً مِنَ الْخاطِئينَ.»[20]

«نزد ما پيروان اهل بيت، ثابت و قطعى است كه پيامبر خدا و ياران برگزيده او مانند ابوذر، سلمان، عمار، ياسر و ... و امامان و پيشوايان از اهل بيت او و مؤمنان شايسته كردار، در نزد خدا حق شفاعت دارند، و خدا با شفاعت آن بندگان بارگاه خود، بسيارى از خطاكاران و لغزشكاران را نجات مى دهد.»

«علامه طبرسى» در بخش ديگرى مى افزايد:

اين ديدگاه را علاوه بر انبوهى از آيات و روايات، اين حديث ـ كه مورد قبول همگان است ـ تأييد مى كند; كه پيامبر گرامى فرمود:

 «اِدَّخَرْتُ شَفاعَتِى لاَِهْلِ الْكَبائِرِ مِنْ اُمَّتِى ... .»[21]

«من شفاعت خويش را براى كسانى از امت ذخيره ساخته ام كه در راه زندگى، ناخواسته به گناهان كبيره در غلتيده اند، اما پس از آگاهى و به خود آمدن، با همه وجود به جبران و اصلاح برخاسته اند.»

نيز آن حضرت فرمود:

 «اِنِّى اَشْفَعُ فَأُشفَّعَ وَ يَشْفَعُ عَلِىٌّ فيُشَفَّعُ وَ اَهل بَيْتى يَشْفَعُونَ فيُشفّعون وَ اَنَّ اَدْنى الْمُؤمنينَ لَيَشْفَعُ فِى اَرْبَعينَ مِنْ اِخْوانِهِ ... .»

«روز رستاخيز كه فرارسد، من شفاعت مى كنم و به خواست خدا و اذن او، پذيرفته مى شود; و اميرمؤمنان شفاعت مى كند و مورد قبول قرار مى گيرد; سپس خاندان من به اذن خدا شفاعت مى كنند، و شفاعت آنان نيز پذيرفته مى شود; از پى آنان نوبت به ايمان داران و شايستگان راستين مى رسد، كه شفاعت مى كنند و شفاعت آنان در درجه پايين ترى پذيرفته مى شود; و كمترين شفاعتى كه يك انسان با ايمان مى كند، آن است كه شمارى گناهكار و لغزشكار (چهل نفر) را با شرايطى، از آتش نجات مى بخشد.»

علامه مى افزايد: نيز از اين آيه شريفه ـ كه دريغ و حسرت كافران را در روز رستاخيز از اين جهت كه شفاعت كننده اى ندارند، ترسيم مى كند ـ مى توان دريافت كه اصل شفاعت به مفهوم سازنده آن، درست و خردمندانه و قرآنى است كه مى فرمايد:

 (فَما لَنا مِنْ شافِعينَ وَ لا صَديق حَميم)[22]

«پس براى ما، نه شفاعت كنندگانى است و نه دوستى پر مهر و دلسوز.»

علامه قزوينى ضمن بحثى تحت عنوان «قرآن و موضوع شفاعت»[23] مى نويسد:

 «پس از ترسيم برخى از روايات درست و معتبر در شكوه معنوى فاطمه ـ عليها السلام ـ و شفاعت او ـ كه از نظرتان گذشت ـ اينك با نگارنده باش و با بهت و حيرت، به برخى پندارها و بدعتها و بافته هاى بى اساس و فريبنده بنگر كه چگونه با آيات قرآن و روايات رسيده از پيامبر ـ كه اصل شفاعت دوستان ويژه خدا را با شرايط و قيودى مطرح مى كند ـ به مخالفت برخاسته، و در افراط كارى خويش تا جايى پيش رفته اند كه شفاعت پيامبر را نيز نفى مى كنند.

اين كج انديشان مى پندارند با اين شيوه منحط خويش از يكتاپرستى و توحيدگرايى دفاع مى كنند; چنانكه گويى اصل شفاعت ـ كه يك اصل قرآنى و اسلامى است ـ با توحيدگرايى ناسازگار، و يا پذيرش آن، بسان دعوت به شرك و ارتجاع است.»

وى سپس تعدادى از آيات قرآنى در موضوع شفاعت را يادآور شده، مى افزايد:

 «اينها نمونه هايى روشن از آيات قرآن است كه به روشنى، به درستىِ شفاعت به اذن خدا صراحت دارد و شفاعت را براى شفاعت كنندگان اثبات مى كند.»

آن گاه مى افزايد:

 «آياتى كه آمد به شفاعت نمودن دوستان خاص خدا تصريح مى كند; اما آيا آنان در اين جهان نيز مى توانند شفاعت كنند يا نه؟ ساكت است. براى روشن شدن اين بحث، بايد به آيات ديگرى نظر افكنيم كه اين موضوع را به روشنى بيان مى كند و ثابت مى نمايد كه آنان در اين سرا نيز از جانب خدا به اين مقام مفتخر شده، و به آنان حق شفاعت، دعا براى ديگران، و طلب آمرزش و بخشايش از خدا ارزانى شده است.»

براى نمونه:

1ـ (وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحيماً)[24]

«و اگر هنگامى كه مرتكب گناه شدند، نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پيامبر برايشان آمرزش خواسته بود، به يقين خدا را توبه پذير و پرمهر مى يافتند.»

اين آيه، به روشنى بيانگر اين حقيقت است كه گناهكاران آن گاه كه با ندامت و توبه به پيشگاه پيامبر بروند، و براى آمرزش خواهى از بارگاه خدا به او توسل جويند، و پيامبر براى آمرزش آنان اقدام كند و از خدا بخواهد، آن گاه است كه خدا را توبه پذير و پرمهر خواهند يافت و مورد بخشايش قرار خواهند گرفت.

اينك سخن اين است كه اگر به راستى شفاعت خواهى از پيامبر، شرك گرايى و شريك تراشيدن براى خداست، در اين صورت هرگز نمى بايد چنين كسانى خدا را توبه پذير و پرمهر بيابند; چرا كه خداى بزرگ طبق وعده اش در قرآن، هر آن كس را كه به او شرك ورزد هرگز مورد بخشايش قرار نخواهد داد.

2ـ قرآن در ترسيم سرگذشت فرزندان يعقوب مى فرمايد:

 (يا اَبانا استَغْفِرْلَنا ذُنُوبَنَا اِنّا كُنّا خاطِئينَ)[25]

«گفتند: هان اى پدر! براى گناهان ما آمرزش بخواه كه ما خطاكارانيم.»

و پاسخ حضرت يعقوب در اين مورد تفكرانگيز است كه فرمود:

 (سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّى)[26]

«به زودى براى شما از بارگاه پروردگارم آمرزش خواهم خواست.»

اين آيات بيانگر درخواست صريح فرزندان يعقوب از آن حضرت است كه براى آنان طلب آمرزش كند; چرا كه آنان خطاكارند و او نيز پاسخ مى دهد كه به زودى چنين خواهد كرد.

(وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ اِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ)[27]

«و براى آنان دعا كن، چرا كه دعاى تو، مايه آرامش آنهاست.»

 د ـ شرايط و ويژگيهاى مسئوليت ساز

درست است كه شفاعت يك موضوع مذهبى است و از ديدگاه قرآن و روايات، پيامبر و پيشوايان معصوم و حتى انسانهاى پاك منش و رشد يافته، مى توانند كسانى را در اين سرا و سراى آخرت مورد شفاعت قرار دهند، اما با قيود و شرايطى سازنده و رشدبخش، نه بدون قيد و شرط.

به همين سبب، آيات و رواياتِ بيانگرِ شفاعت، هم شرايط و ويژگيهاى مترقى و مسئوليت سازى را در شفاعت كننده لازم مى شمارند، و هم در شفاعت شونده، و هم در لغزشها و گناهانى كه مى توانند مورد شفاعت قرار گيرند.

اين شرايط و ويژگيها در محورهاى سه گانه بالا، نشان دهنده نكات بسيارى است، از جمله نشانگر اين حقيقت است كه باور داشتن موضوع شفاعت به مفهوم درست و قرآنى آن، به اين معنا نيست كه اعتقاد به گره گشايى امامان معصوم و طلب شفاعت يا توسل به آنان، نوعى از «آنيميسم» يا پرستش ارواح يا قائل شدن قدرت مطلقه و عجيب و غريب براى ارواح انسانى باشد، بلكه تنها به اين مفهوم است كه برخى از شايسته ترين و وارسته ترين و شكوفاترين بندگان خدا، با شرايط و ويژگيهايى مشخص و مقرر از سوى خدا، داراى قدرتى محدود و معلوم هستند، و تنها به اذن خدا و فرمان او مى توانند كسانى را كه ذات بى همتاى او بر شفاعت شدن آنان خشنود است، شفاعت نمايند و بس.

با اين بيان هنگامى كه ما به شفاعت و توسل، با اين نگرش و اين شرايط مى نگريم، ديگر نه تنها چنين مفاهيمى، موانع رشد و اوج و توحيد و اخلاص نخواهند بود، و نه تنها نوعى از «آنيميسم» نيست، بلكه هر كدام نوعى از حق گرايى و حق پذيرى و جلوه اى از جلوه هاى خداشناسى و فرمانبردارى از يكتا آفريدگار هستى خواهد بود; چرا كه ما شفاعت و شفاعت كننده و وسيله را، به دستور پديدآورنده و تدبيرگر تواناى هستى، و به اذن و شرايط مقرر از سوى او، در راه انجام فرمان او، براى رسيدن به خشنودى او جسته ايم و بس.

از اين رو اعلام مى كنيم كه به باور ما تنها خداست كه خواسته هاى انسان را بر مى آورد، بيماران را شفا و نابينايان را بهبودى و بينايى مى بخشد، دعاها و نيايشها را مى شنود و نه جز او; اما اگر ذات بى همتاى او، نماينده و وسيله و واسطه و شفاعت گرى نيز بر اساس حكمتها قرار داد، و گوشه اى از كارها را به آنها سپرد تا به قدرت و فرمان او ـ بسان اين همه اسباب طبيعى و علل شناخته و ناشناخته ـ برخى كارها را انجام دهند، و به بندگان نيز فرمان داد كه به سوى آنان بروند و با ايجاد همرنگى و سنخيت با آنان، آنها را واسطه فيض و وسيله تقرب به بارگاه او و يا شفاعت گر خود قرار دهند، در اين صورت ديگر اين توسل و شفاعت، نه تنها نوعى آنيميسم نخواهد بود، كه عين حق گرايى و از جلوه هاى خداشناسى و يكتاپرستى خالص است; چرا كه اين واسطه هاى فيض (شفاعت گران) با همه شكوه و عظمت خود، بسان ميليونها اسباب و علل طبيعى و فراطبيعى، برگزيده و فرمانبردار و كارگزار خدا هستند، و خود كاره اى نيستند تا قدرت عجيب و غريبى براى آنان قائل گرديم.

افزون بر اين، اين وسيله جويى و شفاعت خواهى نيز در قلمرو شرايط و مقررات خداست، و نه خارج از آن;[28] چرا كه قرآن مى فرمايد:

 (يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ ابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسيلَةَ وَ جاهِدُوا فى سَبيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ اِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ اَنَّ لَهُمْ ما فى الاَْرْضِ جَميعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذاب يَوْمَ الْقِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ اَليمٌ. يُريدُونَ اَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النّارِ وَ ما هُمْ بِخارِجينَ مِنْها وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقيمٌ)[29]

«اى كسانى كه ايمان آورده ايد! پرواى خدا پيشه سازيد و براى تقرب معنوى به سوى او، وسيله اى خداپسندانه و شايسته بجوييد; و در راه او جهاد و فداكارى خالصانه كنيد; باشد كه رستگار گرديد. بى ترديد كسانى كه كفر ورزيدند، اگر هر آنچه در زمين است از آنِ آنان باشد و همانندش را نيز با آن داشته باشند و بكوشند تا به وسيله آن، خويشتن را از عذاب سهمگين روز رستاخيز برهانند، از آنان پذيرفته نخواهد شد، و عذابى دردناك خواهند داشت. مى خواهند از آتش شعلهور و پرشراره دوزخ درآيند، در حالى كه هرگز از آن بيرون آمدنى نخواهند بود، و برايشان عذابى پايدار خواهد بود.»

از پيامبر ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ آورده اند كه فرمود:

 «نَحْنُ سَفينَةُ النِّجاةِ، وَ مَنْ حادَّ عَنّا هَلَكَ، فَمَنْ كانَتْ لَهُ اِلَى اللّهِ حاجَةً فَلْيَسْأَلْ بِنا اَهْلَ الْبَيْتِ ... .»[30]

«ما خاندان رسالت، كشتى نجات هستيم; هر كس به ما نزديك شود از نگون سارى دنيا و آخرت نجات خواهد يافت و هر كس از ما دورى جويد و سر ناسازگارى داشته باشد، نابود مى گردد; از اين رو هر كس خواسته اى از بارگاه خدا دارد مى تواند به ما خاندان وحى توسل جويد و به وسيله ما بخواهد.»

هـ ـ دو تفسير از موضوع شفاعت

موضوع شفاعت در گذر زمان به دو گونه بسيار متفاوت و حتى متضاد تفسير شده است; تفسير درست و سازنده و منطقى و داراى فلسفه تربيتى و اجتماعى و روانى و مؤثر براى بازگشت از لغزشها و گناهان و تفسير تخديرى و عوامانه و زيانبار كه باعث تشويق به گناه و بيداد مى گردد، و موجب جرأت به حق كشى و گستاخى و قانون شكنى است.

چنين تفسير زيانبارى از يك موضوع اميدبخش و سازنده تربيتى و انسانى، تنها محدود به موضوع شفاعت نيست، بلكه برخى از مفاهيم عقيدتى و اجتماعى مترقى و اوج بخش و جامعه پرداز، همانند: دعا و نيايش، تلاوت قرآن، زيارت، مفهوم ايمان، تقوا، اخلاق، زهد، امر به معروف و نهى از منكر، محبت و ولايت اهل بيت، انتظار، دنيا و جلوه هاى آن و ... نيز در گذر زمان به اين سرنوشت فاجعه بار گرفتار آمده و آفت تحريف معنا و محتوا و بهرهورى ابزارى از مذهب، دامنگير آنها نيز شده است.

1ـ شفاعت در فرهنگ عوام

شفاعت در فرهنگ عوام عبارت از اين است كه: فردى با پشتوانه نيرومند و موقعيت مهم سياسى، اقتصادى، اجتماعى، فرهنگى، نظامى و غيره، نزد زورمدارى مى رود و با بهرهورى از اين فاكتورها، مى كوشد تا با نوعى معامله و باج دهى و باج گيرى و با انگيزش زودگذر عواطف زورمدار، و دستكارى مغزش در مورد قانون، قانون شكن و مفاهيم ديگر، رأى و نظر او را در مورد جريمه و يا كيفر زيردستان و برخى شهروندان و ... تغيير دهد و به گونه اى آنان را نه تنها از خطر برهاند، كه مورد لطف و عنايت او نيز قرار دهد.

با اين بيان موضوع شفاعت هيچ گونه اثرى در ايجاد تحول مثبت در انديشه و عملكرد فرد مجرم و قانون شكن ندارد، بلكه همه اثرهاى مثبت يا منفى، در طرف صاحب قدرت يا آن كسى است، كه نزد او به شفاعت و سفارش مى روند.

اين تفسير تخديرى و تحريف شده از شفاعت، باعث شده است كه برخى به دليل عدم پژوهش و شناخت درست مسئله، مفهوم شفاعت را با پديده زشت و ظالمانه پارتى بازى و سفارش در بارگاه خودكامگان و زورمداران روزگار، برابر پنداشته و برخى ديگر آن را نوعى آنيميسم و پرستش ارواح بنگرند، و پاره اى نيز با دستاويز ساختن برخى از آيات و ديدن برخى جنبه ها و ابعاد آن، و غفلت از آيات و جنبه هاى ديگر، موضوع شفاعت را شرك و چندگانه پرستى اعلام دارند و به اين جا برسند كه ره آورد شفاعت، چيزى جز كشتن روحيه تلاش، و تشويق به گناه و قانون شكنى و عدم احساس مسئوليت نيست!

روشن است كه اين انديشه و فرهنگ نيز، ويژه جامعه هاى عقب افتاده و استبدادزده است، نه پيشرفته و عدالت خواه و جوياى خردگرايى; چه آنكه در اين تفسير تخديرى و تحريف شده، هيچ گونه تلاش و كوشش سازنده و اصلاحى براى اثرگزارى مثبت و تحول مطلوب در انديشه و فرهنگ و منش فرد و جامعه خواهان شفاعت و جوياى نجات و رستگارى نيست، بلكه همه تلاشها براى اثرگزارى در طرف مقابل و دستكارى در انديشه تصميم ساز اوست. روشن است كه با اين برداشت نادرست، شفاعت هرگز نمى تواند فلسفه خردمندانه و ره آورد درستى داشته باشد.

به بيان ديگر، شفاعت به اين مفهوم عوامانه و تخديرى، هم مى تواند روح تلاش و كوشش را بكشد، و هم باعث جرئت به گناه و ستم گردد، هم شرك و پرستشهاى ذلت بار را موجب شود، و هم سيما و رنگ و بوى جامعه هاى عقب افتاده و استبدادزده و زورپرست و خرافه پذير را به نمايش گذارد; چرا كه اگر فرد و جامعه اى بر اين باور باشد كه مى توان در علم بى كران و آگاهى خدا اثر گذاشت و آن را دگرگون ساخت، و مجهولى در مورد شفاعت شونده را براى او روشن نمود، يا مى توان به قدرتى روى آورد كه بتواند در صورت لزوم، به صورت مستقل، خشم خدا را فرو نشاند و يا مهر و رحمت او را برانگيزد، يا چنين تصور نمود كه ذات بى همتاى او، در برابر موقعيت نيرومند سياسى و اجتماعى و نظامى و امنيتى ديگران ـ بسان قدرتهاى گوناگون روزگار ـ آسيب پذير است و مى توان در تصميم او، خلل و تزلزل ايجاد كرد و شفاعت قانون شكنان و زورمداران و عمله هاى نگون بخت آنان را به او قبولاند، روشن است كه همه اين پندارها سر از شرك و انحطاط در مى آورد و از اصل توحيدگرايى به دور است، و هيچ رابطه و پيوندى با شفاعت و توسل و زيارت، به مفهوم سازنده و اميدبخش و قرآنى و روايى آنها ندارد.

2ـ شفاعت در فرهنگ قرآن

در شفاعت به مفهوم قرآنى همه كوششها بر محور ايجاد تحول مطلوب فكرى و فرهنگى و تربيتى در كسى است كه در انديشه شفاعت شدن است; از اين رو مى كوشد تا با رساندن خويش به نمونه ها و الگوهاى كمال و جمال و با تجديدنظر در باورها و اعمال خويش، خود را درخور بخشودگى و شفاعت سازد.

شفاعت با اين تفسير و با اين ويژگى، ديگر نه تنها هيچ يك از آن ره آوردهاى ويرانگر و انحطاط آفرين را ندارد، كه ره آوردهاى مثبتى را نيز به ارمغان مى آورد.

به باور ما ديگر چنين شفاعتى نه تنها بر انگيزاننده روحيه نوميدى و تنبلى نيست، كه برانگيزاننده روح اميد و نشاط براى جبران و اصلاح و خودسازى است. ديگر نه تنها به سوى قانون شكنى و بيداد تشويق نمى كند، كه تشويق گرى است به سوى ترك ستم كارى و بيداد و نقض حقوق بشر و در پيش گرفتن عدالت و رعايت حقوق ديگران.

ديگر چنين شفاعتى نه تنها با پرستشهاى ذلت بار انواع بتها و ارواح، سر آشتى ندارد، كه اوج توحيدگرايى و يكتاپرستى است، و همه دلها و جانها و انديشه ها را به سوى خدا و يارى خواهى و توفيق طلبى از او و تقرب به سوى او توجه مى دهد، و شفاعت گر و وسيله و واسطه فيض را ـ با آن شرايط و ويژگيهاى قرآنى ـ چيزى بسان علل طبيعى و فراطبيعى، از سوى خدا مى نگرد و بس.

ديگر چنين شفاعتى نه تنها رنگ و بوى روابط استبدادى و اقتدارگرايانه و وصف و حال جامعه هاى عقب افتاده و دنبالهور را نمى پراكند، كه يك شاهراه تربيتى و يك وسيله مؤثر براى اصلاح قانون شكنان و اصلاح ستيزان است.

مهم ترين اثر معجزه آساى شفاعت

دانش روان شناسى و علوم اجتماعى بيانگر آن است كه قانون شكنان و مجرمان بزرگ، از يك سو به ناراحتى و عذاب وجدان گرفتار مى گردند، و از دگر سو به بلاى يأس و نوميدى از رحمت و بخشايش خدا و نجات از عذاب آخرت; در اين صورت اگر همه راههاى تجديد نظر و بازگشت و جبران و اصلاح و نجات به روى آنان بسته شود، و به آنان تفهيم شود كه ديگر تربيت پذيرى و تجديدنظر و قانون گرايى و رعايت مقررات خدا و حقوق مردم براى آنان سودبخش نيست، آيا در آن صورت در عمل، آنان را به جنايات دهشتناك ترى سوق نمى دهيم؟ و آيا براى آنان جز ادامه همان بى راهه، چاره اى مى ماند؟

آيا حس انتقام جويى، آنان را از خانه و جامعه و نظامى، كه اينان، خود را قربانى آن مى نگرند، تحريك نكرده و با اين سبك، آنها را به كانون خطر و بحران و تباهى و خشونت تبديل نساخته ايم؟ به باور خردمندان و روان شناسان چرا.

درست به همين دليل است كه در نظامهاى تربيتى و قانون گزارى دقيق علمى و دينى، براى خطرناك ترين مجرمان هم، روزنه اميدى براى تجديد نظر و بازگشت و اصلاح مى گشايند.

اصل شفاعت نيز مهم ترين اثر معجزه آسايش اين است كه با روح نوميدى و يأس به مبارزه بر مى خيزد، و ايمان به آن، روزنه اى به سوى روشنايى و نجات و اميد به آمرزش و بخشايش مى گشايد، تا فرد يا جامعه و حكومت، به تجديدنظر و جبران و اصلاح بينديشد و امكان و فرصت يابد تا به عنصر و جريانى سالم و سودمند راه گشايد و به كانون خطر و بحران تبديل نگردد.

آخرين نكته

پيامبر و امامان راستين، به خواست و تدبير حكيمانه خدا و لطف و مهر او، هم داراى آگاهى گسترده و دانش وصف ناپذير از جهان، جهان آفرين، انسان، خويشتن، و راههاى رشد و اوج، و علل سقوط و تيره روزى فرد و جامعه و فروپاشى قدرتها و مرتبط با عالم غيب و حقيقت جهان هستند، و هم به ادب و تربيت الهى آراسته اند كه بر كششهاى گوناگون دنياى وجود خويش امير هستند، و دنياى جسم و جان خود را به خِرد و وجدان و فطرت توحيدى و كششهاى عالى و كمال طلب سپرده اند; به گونه اى كه نه تنها به قانون شكنى و حق كشى و خودكامگى، دست نمى يازند، كه در انديشه و منطق و منش و عمل، به بى راهه و اشتباه نيز نمى روند و نمى برند; از اين رو پيش از حكم خدا و مذهب، به حكم خرد و دانش و وجدان بشرى، تعاون و هماهنگى با چنين كسانى لازم، و پيروى از آنان واجب است; با اين وصف آنان تنها بندگان آگاه و فرمانبردار و پرمعنويت و پراخلاص خدا هستند.

آنان خود تصريح مى كنند كه هر چه دارند، از آن خداست و هر كارى انجام مى دهند در پرتو قدرت بى كران و با إذن و اجازه اوست و در خدمت راهيابى به رشد و شكوفايى بندگان خداست و بس.

آنان از مقام شفاعت بهرهورند و قدرت انجام كارهاى اعجازآميز بسيارى را دارند. مى توانند بيماران را شفا دهند، نابينايان را بينا، و مردگان را زنده كنند و از گذشته و آينده، گزارشى درست و بى كم و كاست و برابر با حقيقت ارائه دهند، اما به خواست خدا و در پرتو قدرت او و به اذن او، نه مستقل از سرچشمه هستى; چنان كه پرستشگران ارواح، براى آنها مى پندارند.

«هنگامى را به يادآور كه فرشتگان گفتند: اى مريم! به يقين خدا تو را به كلمه اى از جانب خود نويد مى دهد، كه نام آن مسيح، عيسى بن مريم است. و او در اين جهان و آن جهان، آبرومند و از مقربان بارگاه اوست;

و در گاهواره و در ميان سالى، در پرتو قدرت خدا و وحى الهى، با مردم سنجيده و فرزانه سخن مى گويد، و از شايستگان بارگاه خداست.

مريم با دريافت اين نويد، شگفت زده و نگران گفت: پروردگارا، چه گونه براى من فرزندى خواهد بود، با اينكه هيچ بشرى به من دست نزده است؟!

فرشته نويدرسان گفت: كار خدا اين چنين است; خدا هر چه بخواهد، مى آفريند; و هنگامى كه به كارى فرمان دهد، تنها به آن مى گويد: باش! پس، بى درنگ موجود مى شود. آن گاه فرشته نويدرسان افزود: خدا به فرزندت فرمان بعثت مى دهد و به او كتاب و حكمت و تورات و انجيل مى آموزد; و او را به عنوان پيامبرى، به سوى فرزندان اسرائيل مى فرستد كه به آنان بگويد: من از جانب پروردگارتان براى شما نشانه و معجزه اى آورده ام: من براى شما از گِل، پديده اى بسان پرنده مى سازم; آن گاه در آن مى دمم; پس، به فرمان خدا پرنده اى مى شود.

همچنين من به اذن خدا، نابيناى مادرزاد و گرفتار به بيمارى پيسى را بهبود مى بخشم و مردگان را زنده مى سازم; و از آنچه مى خوريد و آنچه در خانه هايتان ذخيره مى سازيد، به شما خبر مى دهم. به يقين در اين قدرت نمايى هاى شگرف ـ اگر ايمان داشته باشيد ـ نشانه اى از قدرت خدا براى شما است.

و نيز من در حالى به نزد شما آمده ام كه تورات را كه پيش روى من است; تصديق مى كنم; و آمده ام تا برخى از آنچه را ـ كه بر شما حرام شده است ـ برايتان روا سازم; و من از جانب پروردگارتان برايتان نشانه اى بر راستگويى خود آورده ام; پس، اى فرزندان اسرائيل! از خدا پروا و از من اطاعت كنيد.

بى گمان، خداى يكتا، پروردگار من و پروردگار همه شماست; پس، تنها او را بپرستيد كه راه راست اين است و بس.»[31]

با اين بيان، هنگامى كه ما با آموزشهاى قرآن و عترت، به مفاهيمى چون شفاعت، توسل، قدرت و اختيارات و عملكرد پيامبر و امامان معصوم، مى نگريم و مى انديشيم، ديگر نه تنها چنين مفاهيمى، موانع رشد و اوج و توحيد و اخلاص نخواهند بود، و نه تنها نوعى از «آنيميسم» يا پرستش ارواح و يا قائل شدن قدرت عجيب و غريب براى ارواح انسانى در ميان نيست، كه هر كدام نوعى از حق گرايى و جلوه اى از جلوه هاى خداشناسى و توحيدگرايى خالص است; چرا كه ما اين شفاعت و توسل و شفاعت كننده و وسيله را، به دستور خدا، با اذن او، با شرايط مقرر از سوى او، در راه انجام دادن فرمان او، و براى رسيدن به خشنودى او مى جوييم و بس.

پى نوشت :

[1]- آنيميسم = واژه اى است فرانسوى، بدين معنا كه هر پديده طبيعى، نمودار نيرو و جانى غيبى است.

[2]- اشاره به روايات درس آموزى نظير روايت: «اَدَّبَنِى رَبِّى فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِى ...» است، كه نشانگر شكوفايى معنوى و والايى مقام پيشوايان معصوم و غيرقابل مقايسه بودن هيچ فردى، حتى از خوبان و فرزانگان جامعه ها و تمدنها با آن شايسته ترينها و وارسته ترينهاى بارگاه خداست، كه اميرمؤمنان در اين مورد فرمود: «لا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّد مِنْ هذِهِ الاُْمَّةِ أَحَدٌ، وَ لا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبداً; هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْيَقينِ إِلَيْهِمْ الْغَالِي وَ بِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوِرَاثَةُ ... .»; «كسى از اين امت را نمى توان با خاندان محمد ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ مقايسه نمود، و همپايه پنداشت; و هرگز كسانى را كه پرورده نعمت آنها هستند، نمى توان با آنان برابر شمرد; چرا كه خاندان محمد ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ پايه و اساس و گوهر دين راستين خدا هستند و ستون استوار يقين; از اين رو هر كس در زندگى دستخوش تندروى گردد و از مرز عدالت بگذرد و به بى راهه رود، بايد به سوى آنان بازگردد و هر كس با كندى و تفريط كارى از قافله رشد و رستگارى عقب بماند، بايد براى نجات و سرفرازى، به آنان بپيوندد. حق مهندسى و مديريت جامعه، ويژه آنان است، و سفارش و وصيت پيامبر و ميراث او مخصوص آنان نه هيچ كس ديگر ... .» نهج البلاغه، خ 3.

[3]- مفردات، ص 270، واژه «شفع».

[4]- سوره بقره (2) آيه 48.

[5]- سوره زمر (39) آيات 43 و 44.

[6]- سوره سجده (32) آيه 4.

[7]- سوره سبأ (34) آيه 23.

[8]- سوره بقره (2) آيه 255.

[9]- سوره زخرف (43) آيه 87.

[10]- سوره انبياء (21) آيه 28.

[11]- سوره مريم (19) آيات 85 ـ 87.

[12]- سوره غافر (40) آيه 18.

[13]- چرا كه قرآن به صراحت اين مقام والاى پيامبر را گوشزد مى كند و مى فرمايد: (وَ ما اَرْسَلْنا مِنْ رَسُول اِلاّ لِيُطاعَ بِاِذْنِ اللّهِ وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُم الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّهَ تَوّاباً رَحيماً); «و ما هيچ پيام آورى را نفرستاديم جز براى اين كه به فرمان خدا، مردم از او فرمانبردارى كنند; و اگر آنان هنگامى كه بر خويشتن ستم نمودند، نزد تو مى آمدند و از خدا آمرزش مى خواستند و پيامبر نيز براى آنان آمرزش مى خواست، بى گمان خدا را بسيار توبه پذير و مهربان مى يافتند.» سوره نساء (4) آيه 64.

 بدين سان آيه شريفه نشانگر آن است كه در سايه دعا و آمرزش خواهى پيامبر براى گناهكاران و شفاعت آن حضرت از آنان، آنها مورد آمرزش قرار مى گيرند.

[14]- سوره يوسف (12) آيات 98 و 99.

[15]- سوره غافر (40) آيه 7.

[16]- براى نمونه، به اين آيات روشنگر و هشدار دهنده بنگريد، كه قرآن در گزارشى از آينده و سراى آخرت، ضمن تصريح به موضوع شفاعت، از مفهوم تحريف شده و تخديرى و عوامانه آن هشدار مى دهد:

 (كُلُّ نَفْس بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ \* إِلاّ أَصْحابَ الْيَمينِ \* فِي جَنّات يَتَساءَلُونَ \* عَنِ الْمُجْرِمِينَ \* ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ \* قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ \* وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ \* وَ كُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِينَ \* وَ كُنّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ \* حَتّى أَتانَا الْيَقِينُ \* فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعِينَ); «هر كس در گرو دستاورد خويش است، جز سعادتمندانى كه با ايمان و عمل شايسته، خود را رهانيده اند. آنان در ميان بوستانهاى بهشت هستند، و از يكديگر در مورد سرنوشت گناهكاران مى پرسند; و به دوزخيان مى گويند: چه چيز شما را در آتش شعلهور دوزخ درآورد؟ آنان مى گويند: ما از نمازگزاران نبوديم; و بينوايان را غذا نمى داديم، و با هرزه درايان هرزه درايى مى نموديم، و روز رستاخيز را دروغ مى شمرديم، تا آن گاه كه مرگ به سراغ ما آمد. از اين رو شفاعت شفاعت گران به حال آنان سودى نمى بخشد.» سوره مدثر (74) آيات 38 ـ 48.

[17]- بحار، ج 3، ص 304 (چاپ قديم).

[18]- (وَ اتَّقُوا يَوْمَاً لا تَجْزى نَفْسٌ عَنْ نَفْس شَيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ); «و از روزى پروا كنيد كه نه هيچ كس چيزى از كيفر گناهان را از كسى برطرف مى سازد، نه شفاعتى از او پذيرفته مى شود، نه از او بدل و جايگزينى مى گيرند; و نه يارى خواهند شد.» سوره بقره (2) آيه 48.

[19]- ر.ك: سوره مدثر (74) آيات 38 ـ 48.

[20]- ترجمه مجمع البيان، على كرمى، ج 1، ص 237.

[21]- از امام كاظم از تفسير اين آيه پرسيدند كه: چگونه براى كسانى كه به گناهان بزرگ دست زده اند، شفاعت ممكن است؟ آن حضرت فرمود: هر انسان با ايمان و درست انديشى كه خواسته يا ناخواسته به گناه آلوده شود، پس از آن مرحله كه به خود آمد، به طور طبيعى از كار خود پشيمان مى شود و به انديشه بازگشت و توبه و جبران و اصلاح مى افتد. آن گاه افزود: از پيامبر آورده اند كه فرمود: ندامت و پشيمانى از آنچه پيش آمده، توبه و بازگشت به سوى خداست ... روشن است كه اگر كسى از كار زشت خود پشيمان نگردد، از ايمان واقعى بى بهره است و شفاعت براى چنين كسى نخواهد بود; چرا كه كار او ستم و بيداد است، و خدا هم هشدار مى دهد كه: در روز قيامت، براى ستمكاران، نه خويشاوند دل سوزى خواهد بود، و نه شفاعتگرى كه از او فرمان برده شود و به كار آيد; (مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيم وَ لا شَفِيع يُطَاعُ) سوره غافر (40) آيه 18. ر.ك: تفسير برهان، ج 3، ص 57.

[22]- سوره شعراء (26) آيات 100 ـ 101.

[23]- ر.ك: فاطمة الزهراء من المهد الى اللّحد، قزوينى، مكتبة بصيرتى، قم، 1414 هـ.ق، ص 548 ـ 550.

[24]- سوره نساء (4) آيه 64.

[25]- سوره يوسف (12) آيه 97.

[26]- سوره يوسف (12) آيه 98.

[27]- سوره توبه (9) آيه 103.

[28]- در صورتى كه پيروان «آنيميسم» يا پرستش گران ارواح انسانى، يا كسانى كه قدرت عجيب و غريبى براى ارواح انسانى قائل هستند، از اساس چيزى جز اين مى پندارند. به بيان ديگر، قائل شدن قدرت عجيب براى ارواح انسانى، نه حقيقت خارجى دارد و نه دليل و برهان خردپسند دينى، بلكه در درجه نخست، پندارى است ساخته و پرداخته ذهن خود آنان. افزون بر اين، آنان اين قدرت عجيب را براى ارواح انسانى قائل هستند، نه حتى براى ارواح مشخص و معلومى كه به خاطر تقرب و نزديكى معنوى به سرچشمه هستى، رنگ معنوى خدا را گرفته باشند و تنها خشنودى او را بجويند، و آن گاه به إذن و فرمان او، با شرايط و قيودى شفاعت كنند.

[29]- سوره مائده (5) آيات 35 ـ 37.

[30]- فرائد السمطين، ج 1، ص 36.

[31]- سوره آل عمران (3) آيات 45 ـ 51.